

اولین ایرانیانی که قدم به خاک آمریکا گذاشتند.

دکتر احمد هاشمیان

مقدمه

در واقع حاج میرزا آغاسی بود که مملکت را به سلیقه و زیر نظر خود اداره می کرد. او که در زمان وزارتش با وجود داشتن قدرت همه جانبه، نتوانست بجز چندین مورد کار چندان مثبتی انجام دهد.

با مرگ محمد شاه در سال ۱۲۶۴ ق.م. ۱۸۴۸ م. و جلوس ناصرالدین شاه ۱۵ ساله در همان سال به تخت سلطنت و بخصوص کاردانی و لیاقت میرزا تقی خان امیر کبیر با وجود دوران کوتاه وزارتش (۱۲۶۸-۱۲۶۴ ق.م. ۱۸۵۷-۱۸۴۷ م.)، زمینه های انجام اصلاحات یاد شده به تکمیل روز افزونی فراهم آمد؛ به طوری که قسمت قابل توجهی از پیشرفتهای بعدی با وجود مشکل تراشی مغرضان و هوس بازیهای ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۴۷ ق.م. ۱۸۹۶-۱۸۳۰ م.) و غالب اطرافیانش، مدیون و ثمره کارهای مفید و انکارناپذیر این مرد بزرگ یعنی میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۲۶۸-۱۲۲۲ ق.م. ۱۸۵۱-۱۸۰۷ م.) می باشد. از این روست که شروع تحولات فرهنگی در آن مقطع، تأثیر فراوانی بر سرنوشت ایران در حوزه های مختلف برجای نهاد. در سال ۱۲۷۳ ق.م. ۱۸۵۷ م. فرخ خان امین الدوله غفاری یا امین الدوله کاشانی (۱۲۸۸-۱۲۳۰ ق.م. ۱۸۷۱-۱۸۱۴ م.) عهده دار مأموریت سفارت ایران در فرانسه و انگلستان شد. هدف اصلی این مأموریت، بستن قرارداد پاریس بود که دولت انگلستان، آن قرارداد را با پافشاری و نفوذ فراوان در دستگاه حاکمه ایران به کشور مان تحمیل کرد. این معاهده - که منجر به صرف نظر کردن ایران از ادعاهای خود درباره افغانستان و بالتجبه جدائی همیشگی افغانستان از ایران گردید - در تاریخ هفتم رجب سال ۱۲۷۳ ق.م. چهارم مارس ۱۸۷۵ م. توسط فرخ خان امین الدوله به نمایندگی از دولت ایران و هنری ریشارد چارلز کاولی به نمایندگی از دولت انگلستان به امضا رسید. همراهان فرخ خان در این سفر یازده نفر بودند؛ از آن میان میرزا علی نقی (حکیم الدوله - حکیم الممالک) و میرزا رضاخان (دکتر میرزا رضا بن مقیم - میرزا رضای علی آبادی) را باید بر شمرد که رسماً جزو اعضای سفارت بودند. آنها، در پاریس تحصیلات پزشکی خود را - که در دارالفنون تهران به پایان رسانده بودند - ادامه دادند و اولین فارغ التحصیلان واقعی رشته پزشکی در خارج از کشور به شمار می آیند که هر دو نفر دکترای خود را با درجات عالی کسب کردند و بعد از برگشت به ایران، به مقامهای بلند پایه ای رسیدند.

تأسیس و افتتاح مدرسه دارالفنون را در تاریخ پنجم صفر ۱۲۶۸ ق.م. ۲۸

تشکیلات فرهنگی، اداری، اجتماعی، نظامی و... در ایران به مانند بسیاری از کشورهای جهان مخصوصاً کشورهای اروپائی، از سالیان گذشته پایه گذاری شده و در زمانهای بعد بر اثر برقراری روابط سیاسی - اقتصادی بین ایران و کشورهای اروپائی و یا به علت نفوذ سیاستهای اروپائی، زمینه های کامل ساختن آنها فراهم آمد. آشنایی روز افزون ایرانیان از سالهای پایانی دوره صفویه و گرایش آنان به تمدن و فرهنگ اروپائی، بر این تأثیر افزود و به علاوه حضور مستشاران نظامی از فرانسه، روسیه، انگلیس و تبلیغ کشیشهای مذهبی (مسیوئرها) از یک سو و رفت و آمد بازرگانان و کارپیشگان اروپائی برای تجارت و کار در ایران از طرف دیگر، به این واقعیت رنگ بیش تری بخشید. فکر ایجاد اصلاحات اساسی در حوزه های اداری، اجتماعی و نظامی در ایران، بیش تر از سالهای پایانی سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۱۸۵ ق.م. ۱۸۳۴-۱۷۷۱ م.) و در زمان ولیعهدی عباس میرزا (۱۲۴۹-۱۲۰۳ ق.م. ۱۸۸۶-۱۸۳۳ م.) آغاز شد.

عباس میرزا - که پیشرفت امور کشور را بیش تر به دست کارشناسان و دانش آموختگان هر رشته ای می دانست - توانست در مدت نسبتاً کوتاهی با کمک مستشاران اروپائی خود، راه فرستادن محصلان ایرانی را به اروپا برای فراگرفتن علوم نظامی، طب، مهندسی و غیره باز کند.

وی، اولین بار در سال ۱۲۲۶ ق.م. ۱۸۱۱ م. توانست دو نفر محصل برای فراگیری طب و هنر نقاشی به انگلستان بفرستد. بار دوم در سال ۱۲۳۰ ق.م. ۱۸۱۵ م. پنج تن دیگر - که اغلب از بزرگان بودند - به همت وی جهت تحصیل در رشته های طب، مترجمی، کلیدسازی، مهندسی و توپخانه، به اروپا فرستاده شدند. به همان نسبت که روابط ایران با اروپا توسعه می یافت، فکر اعزام محصل به اروپا برای گرداندگان و متصدیان وطن پرست آن زمان بیش تر قوت می گرفت.

بعد از مرگ زودرس عباس میرزا ولیعهد در سال ۱۲۴۹ ق.م. ۱۸۸۶ م. و در زمان سلطنت محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۲۲ ق.م. ۱۸۴۸-۱۸۰۷ م.)، این روند به جهت بی اطلاعی واقعی شاه از اوضاع مملکت و جهان و فقدان قدرت او در تصمیم گیری و مخصوصاً ضعف و مریضی وی، به عهده حاج میرزا آغاسی، وزیر و همه کاره مملکت گذاشته شد؛ آن هم در شرایطی که شخص محمد شاه مرید بی چون و چرای آن مرد خرافاتی و متعصب بود.

ژانویه ۱۸۵۲م، بلندترین گام فرهنگی تا آن زمان باید محسوب کرد؛ اگرچه شخص امیرکبیر پایه گذار آن بود و اصل ایجاد آن مرکز فرهنگی تراویده فکر اوست و به نام او در تاریخ ثبت شده است، متأسفانه چند روز قبل از افتتاح مدرسه به دست دشمنانش به قتل رسید (۱۲۶۸ق. / ۱۸۵۱م). از این رو، امیرکبیر را بحق می توان پایه گذار نظام آموزش نوین و آموزش عالی در ایران دانست. پس از به پایان رسیدن تحصیلات اولین گروه از محصلان مدرسه، یک گروه ۴۲ نفری پس از انجام مقدمات انتخابی (کنکور)، برای ادامه تحصیل در رشته های علمی، صنعتی، پزشکی، نظامی و... با هزینه دولت به اروپا (فرانسه) گسیل شدند. سرپرستی این عده، به عهده حسنعلی خان امیرنظام (۱۳۱۷-۱۳۳۶ق. / ۱۹۰۰-۱۸۲۰م) گذاشته شد که در ضمن به عنوان وزیر مختار ایران در فرانسه تعیین شده بود. این عده، در تاریخ ششم محرم ۱۲۷۶ق. / ۱۶ اوت ۱۸۵۹م، وارد پاریس شدند؛ ولی پس از اتمام تحصیلات و بازگشت به ایران، طبق معمول با نفوذ بستگان خود، عهده دار مقامهایی شدند که غالباً با رشته تحصیلی و تخصصی آنها مغایرت داشت.

علاقة طبقات مختلف مردم مخصوصاً اشراف و طبقه متمول به آینده فرزندان شان و نیز آشنایی فرنگ رفته ها با فرهنگ و تمدن اروپائی، خیلی از آنها را در فرستادن نوجوانان شان به اروپا برای ادامه تحصیل و یاد گرفتن حرفه و کار، تشویق می کرد. اما با وجود مخالفت شدید زمامداران وقت و جلوگیری از ورود فرهنگ غرب و دموکراسی به ایران - که خطر بزرگی برای از هم پاشیدن فرهنگ قدیمی و نظام استبدادی آنها بود - در طول مدت چهل سال بجز چند تن معدود، کسی دیگر نتوانست برای کسب علم و دانش به اروپا برود و دولت، با موفقیت از گسیل نوجوانان به خارج کم و بیش جلوگیری کرد. بعد از به قتل رسیدن ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ق. / ۱۸۹۵م. و به سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه (۱۳۳۴-۱۲۶۹ق. / ۱۹۰۷-۱۸۵۳م)، رفته رفته به سبب بی توجهی اولیای امر، از اهمیت مدرسه دارالفنون کاسته شد تا بالاخره بعد از مشروطیت، آخرین گروه از دانش آموزان در زمان نخست وزیر میرزا حسن مستوفی الممالک، به سرپرستی یوسف خان مؤدب الملک، به خرج دولت به اروپا فرستاده شدند. انگیزه این اقدام، نیازهای مبرم دولت به رفع احتیاجات و به کارگیری نیروهای کاردان و متخصص بود. به همین علت به موجب قانونی که در پانزدهم محرم ۱۳۲۹ق. / ۱۹۱۱م، به تصویب مجلس شورای ملی رسید، قرار شد که پس از امتحانات لازم (کنکور)، در اعزام ۳۰ محصل به اروپا اقدام گردد.

در بین این محصلان - که احتمالاً برخی به خرج خود برای تحصیل در رشته تعلیم و تربیت ابتدا عازم فرانسه و احتمالاً بعدها از راه انگلستان برای ادامه تحصیل روانه آمریکا شدند - سیدحمین مترجم نظام مدنی قرار داشت که شاید نخستین محصل ایرانی بود که به آمریکا رفت؛ نکته جالب توجه اینجاست که نخستین بار بود که در ایران برای هر ۳۰ محصل اعزامی، نام خانوادگی برگزیده شد. زیرا در اروپا بجز نام اول - که متداول بود - نام خانوادگی هم برای اشخاص موجود بود. اما در ایران این رسم بعد از سال ۱۳۰۴ش. یعنی در حدود سی سال بعد رایج شد. اغلب این عده ۳۰ نفری در سال ۱۲۹۴ق. / ۱۹۱۵م، به علت بروز جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴م) و ناتوانی دولت از پرداخت هزینه تحصیلی آنها، مجبور به بازگشت به ایران شدند. گفتنی است که شاید اولین ایرانی که نه برای تحصیل بلکه به قصد گردشگری قدم به "بیتکه دنیا" (۱) و خاک "عمو سام" (۲) آمریکا گذاشت، میرزا محمدعلی سیاح (۱۳۰۴-۱۲۵۱ق.) بود که خاطرات خود را در دو جلد کتاب به رشته تحریر در آورده است.

حاج سیاح

حاج سیاح، در حدود سال ۱۲۷۵ق. / ۱۸۵۷م، در بیست و سه سالگی هوس سیاحت و جهانگردی به سرش زد و بدون آنکه کسی را از قصد خود آگاه کند، از محلات به سمت قفقاز به روانه شد و در آنجا زبانهای ارمنی، ترکی و روسی را آنقدر که بتواند با آن زبانها تکلم و رفع حاجت نماید، آموخت و در یکی از مدارس تفلیس معلم زبان عربی و فارسی گردید و پس از چندی از آنجا به استانبول رفت و در مدرسه لازاریستها زبان فرانسه آموخت و از آنجا به فرانسه، انگلستان و ایتالیا رفت و به ملاقات "پاپ پی نهم" ناپل آمد و گاریبالدی معروف را نیز در آنجا دیدار کرد؛ سپس به سوئد، نروژ و آلمان رفت و در آلمان دو بار بیسمارک را - از قرار می که خود گفته است - ملاقات کرد و از آنجا به روسیه رفت و به کمک قونسول ایران، به حضور تزار الکساندر دوم رسید و در مراجعت به استانبول، با سید جمال الدین افغان (به تعبیر خود حاجی سیاح) آشنا شد و از مریدان او گردید.

آنگاه سایر ممالک اروپا را از قبیل سوئیس و اتریش و دانمارک و پرتغال و یونان و اسپانیا و رومانی و بلغارستان را سیاحت نمود، سپس از بندر هاوز، به کشتی نشست، به نیویورک رفت و سالها در ممالک متحده آمریکا شمالی به گردشگری پرداخت، خود او نوشته است که کرا را به ملاقات رئیس جمهوری، "مستر گرین" ناپل آمده است.

از امریکا به مساعدت حکومت امریکا نتوانسته بود مسافرتی به ژاپن بنماید. در ژاپن (نگفته در کدام شهر) با حاج عبدالله به شهری نامی - که چهل سال در ژاپن اقامت داشته - آشنا شده و بصیرت او در کار سیاحت وی مساعدتها نموده؛ آنگاه از ژاپن به چین رفته و غالب شهرهای برمه و سنگاپور را سیاحت کرده و از آنجا به هندوستان رفته و مدت های مدید در آن سرزمین گردش می کرده و از آنجا به افغانستان و ترکستان - که تازه به تصرف روس درآمده بود - رفته بوده است.

بعد، نوشته است نه مرتبه به مکه مشرف شده و در مصر دیده بوده که مردم، در مجالس و محافل آشکارا احشیش می کشیده اند مانند تنباکو و توتون؛ علی عهده الراوی!

وی در سال ۱۲۹۵ق. به ایران مراجعت نمود ولی از مشاهده بدبختی مردم - که در نتیجه قحطی معروف چند سال قبل هنوز باقی بود - بی اندازه متأثر شده که مجدداً به هندوستان و چین و امریکا مسافرت کرده بود. این مسافرت مجدد او، سه سال طول کشید. هنگام مراجعت، در بمبئی نزد همشهری خود، آقاخان محلاتی رفت. وی کاغذی از مادرش به او نشان داده بود و او را تشویق به مراجعت به وطن و دیدار مادر و اقارب و خویشان کرده بود. او نیز سخن آقاخان را پذیرفته، به ایران مراجعت و تأهل اختیار کرد.

معاشرت حاج سیاح با سید جمال الدین - وقتی که سید به تهران آمد - باعث سوءظن ناصرالدین شاه به وی شد و به همین خاطر او را به خراسان تبعید کرد؛ اما پس از چهارده ماه اقامت در خراسان، مجدداً او را اجازه مراجعت به تهران دادند.

چون نوشتجات میرزا ملکم خان علیه دولت ایران و مخصوصاً برضد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم به توسط او منتشر می شد و اتفاقاً در همان اوقات سید جمال الدین نیز مجدداً به ایران مراجعت کرده بود، این قضایا باز هم موجب سوءظن حکومت شده، سید جمال الدین را مقهوراً به عتبات تبعید کردند و حاجی سیاح را به مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس نمودند؛ تا جایی که او و میرزا

رضا، قاتل ناصرالدین شاه با هم در یک زندان بودند. صاحب ترجمه، در زندان از میرزا رضا بعضی مطالبی دریافته بود که فوراً محض جلوگیری از وقوع حادثه محتمله، مضمون آن مطالب را به اتابک نوشته بود و همین مطلب، باعث اثبات بی گناهی او شد. بعد از قتل ناصرالدین شاه، طبق پیش بینیهای او - که در عین حال بی گناهی اش را ثابت می کرد - از آن غائله نجات یافت.

از قراری که حاجی سیاح خود نوشته، سیاحتنامه او در دو جلد است. (۳) حاج سیاح - که مردی جهاننیده بود و آشنائی با حکومت‌های دموکراسی در اروپا و امریکا داشت - در اواخر عمر طولانی خود، بنا به مراسله ای که از او در روزنامه "ایران" آن زمان به تاریخ ششم مهر ماه ۱۳۰۴ ش. منتشر شده، نظریات خود را درباره اوضاع و احوال اروپا و امریکای آن زمان به رشته تحریر درآورده است.

محمدعلی سیاح - که نزدیک به صد سال زندگی کرد - در حدود سال ۱۲۵۲ ق. در محلات متولد شد و در سال ۱۳۴۴ ق. در شب جمعه هفتم ربیع الاول در تهران وفات یافت. وی در سال ۱۲۹۵ ق. پس از تقریباً بیست سال سیر و سیاحت در اقصی نقاط جهان همچون اروپا و امریکا، دوباره به وطنش ایران بازگشت. (۴)

در نیمه دوم قرن نوزدهم، تغییر فاحشی در سیاست خارجی ایران کم کردن فشار دولتهای انگلیس، روسیه و فرانسه در کشورمان داده شد. به این نحو که بنام پای دولت ثالثی به میان کشیده شود و دولت ایالات متحده امریکا، کاملاً برای این هدف مناسب به نظر می رسید، البته با سنجش این نکته که سیاست تهاجمی در امریکای آن زمان وجود نداشت و اوضاع اقتصادی امریکا، امکانات سرمایه گذاری وسیعی دربر داشت و نیز موقعیت جغرافیایی آن کشور و فاصله دور آن از ایران، موجبات اطمینان زیادتری در قیاس با کشورهای پرنفوذی چون روسیه، انگلیس و فرانسه در دستگاه حکومتی ایران فراهم کرد؛ به طوری که در سال ۱۲۷۳ ق. ۱۸۵۶ م. دولت ایران از طریق نمایندگان سیاسی خود در استانبول، دومین توافقهای نظامی و بازرگانی را با آن کشور منعقد کرد. این قرارداد، مقارن با دهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه و ایام صدارت میرزا آقاخان وزیر (اعتمادالدوله) می باشد.

در سال ۱۸۸۳ م. ۱۳۰۰ ق. نخستین سفیر امریکا، "بنجامین" پس از پنج ماه سفر از راه دریا و خشکی، وارد تهران شد و استوارنامه خود را - که به امضای "چستر آرتور"، رئیس جمهور امریکارسیده بود - به ناصرالدین شاه تقدیم کرد و نخستین بار در خیابان فردوسی کنونی، تقریباً در محل بانک ملی فعلی، سفارت امریکا تأسیس گردید. بنجامین قریب ۳ سال در ایران بود و در سال ۱۸۸۷ م. خاطرات مأموریت خود را در ایران، منتشر ساخت. (۵)

حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه

نخستین سفیری که از جانب دولت ایران به امریکا فرستاده شد، حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه (۱۲۶۵ ق. - ۱۳۱۶ ش.) بود که در سال ۱۳۰۵ ق. ۱۸۸۷ م. به عنوان اولین وزیر مختار ایران از راه اروپا به اتفاق ده نفر ایرانی دیگر عضو سفارت به ایالات متحده امریکاعزام گردید. وی، به احتمال قوی دومین مسافر و احیاناً ده نفر ایرانی دیگر همراه وی نقرات بعدی این مسافرت رسمی به امریکا می باشند که قدم به ایالات متحده گذاشتند. حسینقلی خان، یک سال مأمور در امریکا بود که اوایل ۱۳۰۶ به سوی امریکاروانه شد و در اواخر ۱۳۰۶ و اوایل ۱۳۰۷ به تهران بازگشت. حسینقلی خان، هفتمین پسر میرزا آقاخان اعتمادالدوله

نوری صدراعظم (یکی از عاملان قتل میرزا تقی خان امیرکبیر) می باشد. نامبرده، قبل از رسیدن به مقام وزیر مختاری در امریکا، ژنرال فونسلو ایران در هندوستان بود. وی، مردی ساده دل و در عین حال قشری بود. داستان قربانی کردن و سر بردن گوسفندش در روز عید قربان در بالکان سفارت ایران و سرازیر شدن خون به پیاده رو جلو سفارت - که در یکی از خیابانهای اصلی واشنگتن قرار داشت - مشهور است.

اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات و اواخر دوره ناصر و صاحب کتب بسیار از جمله روزنامه خاطرات، از وی به عنوان "حسینقلی خان دیوانه (۶)" نام می برد که بالاخره او را از ینگی دنیا بیرون کردند.

حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه (معمتالدوزاره)، معروف به حاجی واشنگتن می باشد که در سال ۱۳۰۵ ق. ۱۸۸۸ م. به عنوان نخستین سفیر ممالک محروسه ایران به واشنگتن رفت. حاجی صدرالسلطنه، ابتدا از تهران به تبریز و از آنجا به استانبول (ترکیه) رفت. هشت رأس قاطر، حامل سفیر ایران و اسباب و اثاثیه شخصی وی و لوازمات سفارت آتی ایران در واشنگتن بود. صدرالسلطنه از استانبول به انگلستان رفت و از بندر "گوپنس تاون" در انگلستان، روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه محرم سال ۱۳۱۱ ق. عازم نیویورک گردید. اما قبل از عزیمت نخستین دیپلمات ایرانی به واشنگتن، ایالات متحده، اقدام به تأسیس سفارتخانه در ایران کرده بود. (۷)

حاجی حسینقلی خان که تقریباً به مدت یک سال سفیر دولت ایران در امریکا شده بود، در اوایل محرم سال ۱۳۰۶ ق. از تهران حرکت کرد و در اواخر سال ۱۳۰۶ ق. یا اوایل سال ۱۳۰۷ ق. به تهران بازگشت. در برخی منابع، تأسیس سفارت ایران را در واشنگتن در سال ۱۲۶۵ ش. و حسینقلی خان صدرالسلطنه نوری را از این تاریخ تا ۱۲۷۸ و وزیر مختار نوشته اند. (۸)

اعضای هیئت دیپلماتیک ایران در ایالات متحده امریکا، جمعاً ده نفر بودند از جمله میرزا محمد خان شیرازی به عنوان منشی و مترجم و عبدالعلی خان - که سمت آجودانی داشت - و دکتر و. و. طارنس پزشک مسیون امریکائی در تهران که قرار شد هیئت را همراهی کند. نام بقیه اعضای همراهان حاج حسینقلی خان و کارهای مربوط به آنان، نامعلوم می باشد.

حاجی حسینقلی خان، مقدماً برای آگاهی از اوضاع و احوال محل مأموریت خود به نامه نگاری با حاج سیاح - که سال گذشته امریکا را بازدید کرده و در آن زمان در هندوستان به سر می برد - پرداخت؛ تا اینکه سیاح ایرانی از سفر طولانی خود برگشت و در ملاقاتی که با سفیر شمال و کلاه کرده و آماده سفر ایران به واشنگتن داشت، اطلاعات جامع و کافی در اختیار وی گذاشت. حاجی حسینقلی خان - که فهمید در امریکا از مسجد خبری نیست و پیدا کردن مسلمان نیز در آنجا حکم کیمیا را دارد - آرزو کرد بتواند در خاک جدیدی که پای می گذارد مبلغ اسلام هم باشد و بتواند جمعی را به دیانت اسلام در آورد. حاج سیاح محلاتی، بدون رودربایستی همه اطلاعات و لو جزئیات را به سفیر آینده ایران در واشنگتن گوشزد کرد و حسینقلی خان، متوجه شد در دیار کفر از آفتاب مسی خبری نیست و باید پیش بینی لازم انجام شود.

به همین جهت به "اوستاحسین مسگر" - که در بازار مسگر هاشهرتی داشت - دستور ساختن تعدادی آفتابه مسی جهت سفارت ایران در واشنگتن را داد. نگاهی به سیاهه بارنامه اولین سفیر ایران در امریکا - که در بندر "گوپنس تاون" سوار کشتی مسافری شد و به نیویورک رفت - نشان می دهد که ملزومات سفارت در شرف تأسیس ایران در واشنگتن، بیش از احتیاج پیش بینی شده بوده



عکسی از جوانی حاج حسینقلی خان صدر السلطنه معروف به حاجی واشنگتن

است؛ چرا که حاجی حسینقلی خان ۱۵ عدد آفتابه مسی همراه داشته است. تا آن تاریخ هیچ فرد ایرانی در ایالات متحده اقامت نداشت و امریکاییان بجز یکی دو مأمور وزارت خارجه ایران آن هم به سبب مسئولیت شغلی آنان، نمی شناختند و نمی دانستند مملکتی که حاجی حسینقلی خان صدر السلطنه یا معتمدالوزاره از آن آمده است، در کدام نقطه جهان قرار گرفته است. (۹)

حسینقلی خان صدر السلطنه، خاطرات جالب خود را به هنگام اقامت در امریکا دربارهٔ اوضاع و احوال امریکای آن زمان و مردمان آن سرزمین، با خوبی و بدیهای آن بانگاہ و دیدگاه خود به رشته تحریر در آورده که بعدها چندین بار به کوشش نویسندگان و ناشران مختلف به چاپ رسیده است.

بعد از حسینقلی خان صدر السلطنه، به ترتیب اسحاق خان مخم الدوله (۱۲۸۲-۱۲۷۸)، مرتضی خان ممتازالملک (۱۲۸۸-۱۲۸۳) و میرزا مهدی خان امیر تومان (۱۲۹۷-۱۲۹۲) عهده دار منصب وزیر مختاری ایران در واشنگتن بودند.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی

فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۸۵۰ ق. / ۱۷۷۱-۱۸۳۴ م.)، در سال ۱۸۰۹ م. / ۱۲۳۴ ق. مصمم به فرستادن سفیری به دربار انگلستان گردید و میرزا ابوالحسن خان شیرازی (۱۲۶۲-۱۹۰ ق.)، بعد از تقدعلی بیگ، سفیر شاه عباس - که در سال ۱۶۲۷ م. به لندن اعزام شده بود - اولین سفیری بود که پس از فریب دو قرن از ایران به انگلیس می رفت. در این سفر، جیمس مورید، نایب سفارت انگلیس در تهران همراه وی بود. میرزا ابوالحسن خان به طرز شایسته‌ای از طرف دربار انگلستان پذیرایی شد و مورد محبت و احترام جورج سوم، پادشاه انگلیس (۱۷۲۰-۱۷۶۰ م.) قرار گرفت. سفیر ایران، مدت نه ماه در لندن اقامت کرد؛ سپس همراه با سرگوراولی براونت (۱۰) - که به جای سرهارفورد جونز (۱۱) به وزیر مختاری در تهران تعیین شده بود - از بندر یارموث (۱۲) انگلستان در تاریخ هجدهم ژوئیه

۱۸۱۰ م. و دیگر همراهان عازم ایران شدند. در بین راه در اثر طوفان شدید، به مدت چند هفته در دریا سرگردان ماندند تا بالاخره با دیدن خشکی از راه دور، خود را با قایق به ساحل رساندند. در آنجا متوجه شدند که در سواحل امریکای جنوبی در برزیل (۱۳) در منطقه ریودوژانیرو (۱۴) سر در آورده اند. اولیای کشور برزیل - که در تصرف پرتغال بود - از این دو پذیرائی گرمی به عمل آوردند و آنها پس از مدتی توقف عازم ایران شدند.

شاید میرزا ابوالحسن خان شیرازی - که ناخواسته به اتفاق همراهان سر از امریکای جنوبی در آورد - اولین ایرانی کاشف قاره امریکا باشد که قدم به آن سرزمین گذاشت. (۱۵)

میرزا ابوالحسن خان، متولد سال ۱۱۹۰ در شیراز، پسر دوم میرزا محمدعلی، یکی از منشیان دستگاه نادر شاه بود. این پادشاه سخت کش بیرحم، همان روزی که شب آن به قتل رسید، دستور داده بود که فردا میرزا محمدعلی رازنده بسوزانند. چون نادر به قتل رسید، میرزا محمدعلی هم از سوختن رهایی یافت و در عهد کریمخان نیز در خدمت او می زیست تا اینکه در اواخر کار این پادشاه، مرد. خواهر حاجی ابراهیم، کلانتر شیراز در عقد میرزا محمدعلی بود و میرزا ابوالحسن خان، پسر همین خواهر کلانتر است. بعدها حاجی ابراهیم، دختر خود را هم به زوجیت به خواهرزاده خویش یعنی میرزا ابوالحسن خان داد. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمدتقی میزا حسام السلطنه (۱۲۶۵-۱۲۰۶) پسر فتحعلی شاه درآمد، دیگری به عقد حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی که در ۱۲۳۴ به صدارت فتحعلی شاه رسید و تا - ۱۲۳۹ که سال فوت اوست - در این مقام بود. بنابراین حسام السلطنه و صدر اصفهانی هر دو خاله های زوجه میرزا ابوالحسن خان را در ازدواج داشتند. در سال ۱۲۱۵ - که فتحعلی شاه، حاجی ابراهیم را از صدارت به زندان انداخت و بستگانش همگی اسیر، مقتول، کور، فراری و یا متواری شدند - میرزا ابوالحسن خان هم - که حکومت شوشتر را داشت - به امیری به تهران آورده شد و با اینکه شاه می خواست او را بکشد، به وساطت برخی از درباریان، وی را بخشود. ولی میرزا ابوالحسن خان - که هنوز بر جان خود می لرزید و شاه، او را به اقامت در شیراز مجبور کرده بود - به شوشتر و بصره گریخت و از آنجا به مکه رفت و پس از ادای مراسم حج، به بصره برگشت و از آنجا به هند رفت و مدتی در کلکته و حیدرآباد و پونه و مرشدآباد و بمبئی روزگار گذراند تا اینکه در بمبئی فرمانی از شاه، دایر بر مراجعت او به تهران، رسید. میرزا ابوالحسن خان هم اطاعت کرد و پس از مراجعت، در کنف حمایت صدر اصفهانی قرار یافت. (۱۶)

در سفرنامه، ابوالحسن خان ایلچی، روزهای آخر مسافرت هفت ماههٔ خود را - که ناخواسته به علت شرایط طوفانی دریا، سر از امریکای جنوبی در آورده بود - به طور جالبی شرح می دهد:

روز ۲۸ رجب نیز مثل روز گذشته، باد موافق و هوا معتدل و احوال اندکی بهتر [بود].

روز ۲۹ رجب، باد بسیار موافق و حالم نیز بسیار خوب بود.

روز ۳۰ رجب، به طریق روز گذشته باد موافق و حالم بسیار خوب بود.

روز غرهٔ شعبان، جمعی از مقصرین و معیاه حبشی - که خود را به دریا انداخته بود [ند] - به قانونی که دارند، تازیانهٔ بسیاری زد [ند].

روز ۲ شعبان، باد موافق و هوا معتدل و آب در کشتی متعفن شده بود.

روز ۳ شعبان، باد بسیار موافق و هوای معتدل [بود]. سرگور او زلی به کمیدان گفت: چون قبل از رفتن شاه به سلطانیه می باید به تهران برسیم، در ینگ دنیا زیاده از پنج روز نمی مانیم.

روز ۴ شعبان، باد اندک کم شده و هوا قدری گرم بود.

روز ۵ شعبان، باد بسیار کم و هوا به طریق روز گذشته بود.

روز ۶ شعبان، باد هیچ نمی وزید و هوا به مثل روز قبل نیز معتدل و اوضاع و احوال کشتی و اهل آن به طریق روز گذشته بود.

روز ۷ شعبان، باد موافق و هوا نیز معتدل، کشتی بسرعت می رفت و حضرات صاحبان، نقل غرق شدن جهازات و اینکه بعد از غرق شدن اهل آن جهازات یکدیگر را می خوردند، بسیار می کردند؛ چنانچه یک پدر و پسر بعد از غرق شدن، پدر پسر را می خورده است و گریه می کرده است. پناه به خدا از سفر به کشتی!

روز ۸ شعبان، هوا معتدل و باد نیز موافق [است]. یک [کشتی دو روز بود از ینگ دنیا آمده بود بیرون. کمیدان کشتی مزبور را نگاهداشته، احوال پرسید.

روز ۹ شعبان، باد نیز شدت تند و کشتی بسرعت می رفت؛ چنانچه در یک روز دویست و دوازده مایل راه طی کرده و زمین ینگ دنیا پیدا شد. همگی اهل کشتی خشنود شدند که فردا لنگر خواهند کرد.

روز ۱۰ شعبان، به سه کوه - که از کناره [های] ینگ دنیا است که او را "کیپ نیریو" می نامند - رسیدیم. از اینجا که ابتدای زمین ینگ دنیا است تا پایتخت پادشاه پرتقال که او را "ریودوژانیرو" می نامند و مشهور است به برزیل و معدن الماس در آنجاست، بیست فرسخ است. باد یکلی موقوف شد به همان قسم در دریا معطل ماندیم. روز ۱۱ شعبان، اندک بادی می وزید و در کناره ینگ دنیا می رفتیم. اگر باد نمی آمد، شب به ریودوژانیرو می رسیدیم. می گفتند طول و عرض مسافت ینگ دنیا، از روی آب پانزده هزار مایل - که سه هزار و پانصد فرسخ باشد - هست و از انگلستان هفت هزار مایل - که دو هزار و پانصد فرسخ باشد - راه آمده ایم.

روز ۱۲ شعبان، وارد ریودوژانیرو که از مملکت ینگ دنیا است و مال پرتقال است و بالفعل شاه پرتقال در آنجاست، شدیم. جای بسیار خوبی است؛ کوه و درختهای موزون به نظر می آمد.

سرگور او زلی، شرحی به ایلچی انگریز در خصوص خانه [ای] به جهت خود قلمی نموده بود. او در جواب عذر آورده [بود].

روز ۱۳ شعبان، به دستور در کشتی "لرد استرکن فرت" که ایلچی انگریز است پیغام داده و خود به کشتی آدمیرال - که نزدیک به کشتی ما بود - آمده، پیغام برای سرگور او زلی [فرستاد که خانه هنوز تعیین نشده؛ فردا از کشتی بیرون بیاید و من مأذون نیستم که پیام. سرگور او زلی] در جواب او به آدمیرال نوشته بود یا مشافهه گفته و آدمیرال سخنان او را به کمیدان کشتی مانوشته بود که امکان ندارد که من مبادرت نمایم؛ از آن گذشته ایلچی ایران در هر کجا که وارد شده است، ایلچی اسلامبول و همه وزرای کوثل مبادرت به دیدن او می نموده اند چگونه او اول به خانه شما بیاید؟ و از این فقرات نوشت که اگر چنین است، ما از کشتی بیرون نخواهیم آورد.

مستر موریز رفته و مشخص نموده، مراجعت کرد و مذکور نمود که شاه پرتقال، خانه و گاری و اسباب مهمانی برای شما نیز مهیا نموده.

روز ۱۴ شعبان، طرف صبحی جواب رقعۀ سرگور او زلی [از نزد لرد ایلچی آمد که من اول به دیدن شما می آمم و در هر باب حاضریم و مطلق اسم مرانبرده بود. من به سرگور او زلی گفتم که این ایلچی اگر به دیدن من بیاید، من او را بازدید نمی کنم. چون آدمیرال دو مرتبه به کشتی آمده بود و کشتی او قریب به کشتی ما بود، به اتفاق سرگور او زلی به آنجا رفتیم. کشتی بسیار بزرگ پاکیزه ای - که قریب به صد توپ داشت - به نظر درآمد. مشارالیه در تعظیم و تکریم بسیار مبالغه نمود و به قانونی که دارند، توپ بسیاری انداختند و خود آدمیرال و کمیدان کشتی، در رسیدن به ریودوژانیرو به اتفاق ما آمدند. چون روز یکشنبه بود، کثرت بسیار بود، چند گاری از سرکار شاه موجود کرده بودند. همه گاریها را قاطر می کشید. لیدی او زلی به یک گاری من و سرگور او زلی در گاری دیگر وارد خانه ای - که به جهت ما تعیین شده بود - شدیم. سپاهیهای پرتقال، به قانون خود به جهت تعظیم من حاضر بودند. به وقت ورود به خانه لرد، ایلچی آنجا بود. تا یک ساعت گفتگوی ملاقات کردن با من با سرگور او زلی داشت و من راضی نمی شدم. بالاخره چون بسیار اصرار کرد و عذرخواهی به سرگور او زلی نمود، به اصرار او به زبان انگریزی به او گفتم که ایلچی گری مناسب به شما ندارد. به هر جهت بعد از آنکه بسیار عذر خواست، یک لمحۀ به اتفاق سرگور او زلی به بازدید او رفتیم. از آنجا سرگور او زلی به خانه وزیر پرتقال رفت. مراجعت کرده، گفت: وزیر خود امشب به دیدن شما می آید. خلاصه در طرف عصر، وزیر خود آمد. نهایت مرد با تعارف بسیار خوبی بود و در اکل و شرب، بسیار صاحب سلیقه. وزیر گفت: سه روز دیگر تصدیع کشیده، پیش شاه اینجا خواهید آمد. ایلچی اسپانیا امشب به دیدن آمد. بسیار ..."

چند صفحه آخر کتاب مفقود شده. شرح بازگشت به دربار شاه ایران را می توان از سفرنامه موریز - که خود در این سفر همراه ایلچی بوده است - مورد استفاده قرار داد. (۱۷)

موریز در این مورد می نویسد:

"در دوازدهم ژانویه ۱۸۱۱ وارد بمبئی شدیم. در اینجا عده ای از صاحب منصبان نظامی و مشاق و مقداری مهمات قشونی برای ایران همراه برداشتیم. در آخر ژانویه از بمبئی به طرف بندر بوشهر حرکت نمودیم و در اول ماه مارس به بوشهر رسیدیم."

در سال ۱۲۳۳ ق. ۱۸۱۷ م. مجدداً به سمت سفارت، مأمور لندن شد. نامبرده در ضمن عهده دار بودن سفارت انگلستان، سفارت عثمانی، اطیش و فرانسه را نیز عهده دار بود و پس از سه سال اقامت در ممالک اروپا - که بیش ترش در انگلستان بود - در سال ۱۲۳۶ ق. ۱۸۲۰ م. به ایران بازگشت. در سال ۱۲۴۰ ق. به وزارت امور خارجه تعیین گردید و این اولین بار است که در تاریخ جدید ایران، نامی از وزیر دول خارجه و وزارت به این عنوان برده می شود. سال فوت سیرزا ابوالحسن خان را ۱۲۶۲ ق. ذکر کرده اند. (۱۸)

ابراهیم خان صحاف باشی تهرانی، شخصیتی که هنوز در ایران گمنام است.

تاریخ تولد و وفات او بر ما شناخته نیست. در تاریخ نهم صفر ۱۳۱۵ق. / ۱۸۹۷م. به احتمال قوی به عنوان دومین جهانگرد ایرانی عازم نیویورک شده است. ابراهیم خان صحاف باشی، فرزند کوچک محمدتقی خان صحاف باشی است. محمدتقی خان که در سال ۱۲۷۵ق. / ۱۸۵۸م. جزو گروه ۴۲ نفری عازم فرانسه شد و بعد از فرا گرفتن صنعت صحافی و پاکت سازی به ایران برگشت و با پشتکار خود اولین بار صنعت پاکت سازی را در ایران رواج داد و لقب صحاف باشی را ناصرالدین شاه به وی می دهد. اسماعیل خان سرتیپ پسر بزرگ تر وی - که اهل نظام نبوده و لقب سرتیپی را افتخاراً به وی داده بودند - به زبان انگلیسی آشنائی نسبتاً زیادی داشته و گو اینکه مدت‌ها در هندوستان اقامت داشته و یکی از راهبای امرار معاش وی، دادن درس انگلیسی به خانواده اعیان و اشراف بوده است. اسماعیل خان - که سفرنامه معروفش به نام "سفرنامه ابراهیم صحافباشی" در دسترس است - در روز شنبه نهم صفر ۱۳۱۵ق. / ۱۸۹۶م. با کشتی عازم نیویورک شد و به قول خودش یک هفته در راه بوده و تحت تأثیر مجسمه آزادی و ساختمانهای چند طبقه نیویورک قرار گرفته بوده است. از نیویورک با قطار از طریق مرز شرقی امریکا با کانادا عازم امریکا می شود و از شرق تا غرب امریکا، به گفته خودش یازده روز در راه بوده است. ابراهیم خان، از ونکوور و جزیره ویکتوریای کانادا هم - که پنج روز در آنجا اقامت داشته - دیدن کرده و با کشتی "ملکه هندوستان" عازم ژاپن شده است.

جانب توجه این است که سالیان دراز بین محمدتقی خان و ابراهیم خان و اسماعیل خان و رابطه خویشاوندی آنها مطالب روشنی در دست نبود. حتی در کتاب سفرنامه ابراهیم صحافباشی، آقای محمد مشیری در ۱۷ صفحه مقدمه کتاب، سعی بدون نتیجه می کند که روابط خویشاوندی صحاف باشیها را با همدیگر روشن سازد. در مجله بخارا، آقای هاشم رجیزاده (دانشگاه مطالعات خارجی اوساکای ژاپن)، با روشکافی دقیق درباره این خانواده مطالبی تحقیق کرده و به رشته تحریر در آورده که علاوه بر صحت صحافی و آوردن و نمایش فیلم در سالن سینمایی که نخستین بار در تهران به همت ابراهیم خان پایه عرصه حیات گذاشت و فعالیتهای سیاسی وی در راه مشروطیت و کارهای خیریه اش از طریق ایجاد بیمارستان، آب انبار و غیره و مسافرت ابراهیم خان به اروپا و امریکا و نوشتن سفرنامه اش در شرایط آن زمان، شخصیت این مرد بزرگ را بارزتر و ارزش تحقیقاتی آن را بیش تر می کند.

یکی از فرزندان ابراهیم خان، ابوالقاسم رضائی است که در تهیه و کار فیلمبرداری در ایران فعالیت داشت و بعدها به امریکا مهاجرت کرد و در سال ۱۳۷۶ش. / ۱۹۹۷م. درگذشت. فرزندان ابوالقاسم رضائی، در حال حاضر در کالیفرنیا و اسکاتلند زندگی می کنند (۱۹) و... (۲۰) و... (۲۱)

حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه

حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه اصفهانی و به قول خودش رشتی الاصل، یکی از نخستین ایرانیانی است که در سال ۱۳۱۰ق. / ۱۸۹۳م. به قصد دیدار از نمایشگاه بین المللی - که در شهر شیکاگوی ایالات متحده امریکا تشکیل می شد - عزم سفر به امریکای امروزی کرد. شروع این سفر، در روز



حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه
این عکس در سال ۱۳۲۰ هجری قمری در پاریس برداشته شده است

بیست و دوم رمضان سال ۱۳۰۹ق. بوده که وی به اتفاق پدرش - که ناراحتی بینائی داشته - در ابتدا به قصد معالجه چشم پدر، از طریق بندر انزلی و گذشتن از خاک روسیه به وین، پایتخت اتریش می رود. حاج میرزا محمدعلی پس از اقامت کوتاه در وین اتریش و معالجه چشم پدر به دست پزشکان اتریشی و بازگرداندن پدر به ایران، به اتفاق یکی از دوستانش به نام حاج محمدباقر تاجر خراسانی - که در وین به تجارت می پرداخته و مقیم اتریش بوده است - به ادامه سفر در اروپا پرداخته و از شهرهای ایتالیا نظیر نیزه، فلورانس، ناپل، رم و شهرهای فرانسه نظیر نیس، تولون و مارسی دیدن کرده و بعدها از طریق بندر کاله فرانسه، با کشتی عازم انگلستان شده است.

حاجی محمدباقر، از پاریس به محل اقامتش اتریش برمی گردد. حاجی میرزا محمدعلی، در این باره نوشته است:

"چهارشنبه پانزدهم شهر جمادی الآخر، در ساعت شش بعد از ظهر وارد پاریس شدیم و در هتل بره بان که در نزدیکی گران بلوار خیابان بزرگ پاریس دو اطاق گرفته، منزل کردیم. از پاریس، حاجی محمدباقر به وینه مراجعت نموده و حقیر سه ماه زمستان را به تصویب جناب آقای یمین السلطنه، وزیر مختار دولت علیه ایران - که الحق وجودش مفتنم و هیولای مؤانست است - در پاریس -

که رشک العماد و مصداق التی لم یخلق مثلها فی البلاد است - توقف کرده، این مدت را مشغول تحصیل زبان فرانسه شدم؛ جمعیت و تفصیل خاک مردمان فرانسه

یکشنبه چهاردهم شهر رمضان المبارک هزار و سیصد و ده هجری، از پاریس عازم لندن شدم. آقا محمدعلی پسر حاجی محمدباقر رفیق راه شده، در ساعت ده و نیم صبح از راه کاله حرکت کردیم. مدت حرکت ما هفت ساعت طول کشیده، یک ساعت و نیم با کشتی و مابقی با راه آهن طی مسافت شده، ورود به شهر لندن شد و در گراند هتل منزل کردیم.

دوشنبه پانزدهم شهر رمضان، آقا محمدعلی به جهت کارهای شخصی خود به طرف آلمان حرکت کرده؛ جناب علاء السلطنه، وزیر مختار دولت علیه مقیم لندن - که از تربیت یافتگان مخصوص دولت ایران و محترمین رجال دولت علیه است - پس از اینکه خدمتشان رسیدم، خیلی اظهار مرحمت و یگانگی فرمودند و چون مایل بودند که غالباً در خدمت ایشان بوده و منزلی در نزدیکی سفارتخانه ایران اجاره کنم که گاهگاهی به زیارت ایشان نائل گردم، لهذا منزل خود را تغییر داده، به هتل الکساندر - که در نزدیکی هایت پارک است و چندین مسافتی به منزل آقای علاء السلطنه ندارد - ورود کردم. چندی هم در این شهر به منزل یکی از خانمهای محترمه - که در کوچه هلان رد واقع بود - منزل کردیم و در تمام مدتی که در هتل الکساندر و خانه خانم مومی الیها اقامت داشتیم، شام و نهار را به سفارتخانه مبارکه ایران در منزل جناب علاء السلطنه به رسم دعوت حاضر شده و در موقع خواب به منزل خود مراجعت کرده؛ دو ماه و چند روز مدت اقامت به همین ترتیب در لندن طول کشید. (۲۲)

پس از وارد شدن به انگلستان، از لندن به منچستر و لیورپول [و] به ایرلند رفته. وی، در انگلستان با مراد نامی به توسط امین الوزرا پسر وکیل الدوله کرمانشاهی - که در لندن مشغول به تحصیل بوده - آشنا شده و چون گویا مستر مراد، تسلط به چندین زبان داشته، وی را به عنوان مترجم برای سفر به امریکا به استخدام خود در آورده و بالاخره در روز شنبه بیست و پنجم ماه ذیقعدة سال ۱۳۱۰ق. با کشتی عازم نیویورک امریکا شده و بنا به نوشته خودش، پس از نه روز، شنبه دوم ذیحجه به نیویورک رسیده است.

حاج میرزا محمدعلی، پس از دیدن شهرهای نیویورک و فیلادلفیا، روز دوشنبه هیجدهم ذیحجه ۱۸۹۳م. وارد شهر شیکاگو شده و از نمایشگاه پیشگفته - که گویا قصد اصلی سفرش بوده - به اتفاق مترجمش، مرادخان دیدار کرده است.

حاج میرزا محمدعلی در بازدید از نمایشگاه شیکاگو، از غرفه ایران دیدن کرده و به زبان خودش از وضع این غرفه چنین نوشته است:

در طرف چپ خیابان، نمایشگاه متعلق به مملکت ایران را ساخته‌اند که دارای یک گنبد سبز و دو ستار در جنبین آن است. اندرون گنبد، محلی است در اطرافش چهار حجره دارد؛ راه پله از این محل به مرتبه فوقانی وارد می‌شود و در بالا سالتی ساخته‌اند به انضمام قهوه‌خانه. امتیاز بنای این مکان را، شخصی یهودی از طرف دولت علیه ایران گرفته و جماعتی از ایرانیها در نزد این مرد



حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه و مستر مراد مترجم که در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در کنار آبشار نیاکارا ابرداشته‌اند

یهودی اجیرند. در یکی از حجرات اربعه، مرد قنادی - که اجیر یهودی و ایرانی [است] - انواع و اقسام شیرینیهای ایران را ساخته و می‌فروشد. در سه حجره دیگر، بعضی اسبابهای ایران را از قبیل قالی و قالیچه‌ها و پارچه‌ها و اشیای عتیقه ایران، به فروش می‌رسانند. در سالن فوقانی این بنا، چند نفر از زنهای فرانسوی را به اسم زنهای ایران، آن شخص یهود ملبس به لباسهای ایرانی کرده و محض تماشای مردم در سالن می‌رقصیدند. در قهوه‌خانه فوقانی هم چند نفر از ایرانیها، جای و قهوه می‌فروختند. ورزشخانه در یک طرف مرتبه تحتانی این بنا ساخته‌اند و چند نفر از اهالی آذربایجان - که اجیران یهود بودند - با میل و سنگ و شرب و تخته و سایر آلات معمولی، ورزش به طریق ایرانیان می‌کردند. از آنجایی که غیرتمندی لازمه مسلمانان است، ایرانیهایی که در این مکان اجیر یهودی بودند، از این حرکت وحشیانه آن یهودی که زنهای فرانسه را اشتباهاً به اسم زنهای ایرانی ملبس به لباس ایرانیان کرده و به رقص واداشته، متغیر و دلنگ بودند و قرار بر این دارند که درب حجرات را بسته و از آنجا خارج شوند. این قال و مقال، به گوش یهودی می‌رسد و ناچار محض رفع گنگو - که اداره‌اش تعطیل نشود - لباسهای

ایرانی زندهای فرانسه را عوض کرده، آنها را به لباسهای پارسی
ملبس می کنند. ولی با این تفصیل، باز هم در صدد بودند که بکلی
زنها را از آن اداره بیرون کنند که در محلی که متعلق به ایران است،
به این اوضاع و بدنامی فراهم نشود. باری پس از تماشا و سیاحت
نمایشگاه ایرانی، بیرون آمدم و وارد خیابان شدم ..."

وی پس از دیدار از نمایشگاه شیکاگو، به شهرهای سانفرانسیسکو و دوباره
نیویورک رفته و در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم محرم سال ۱۳۱۱ ق.، دوباره از
طریق نیویورک عازم اروپا گردیده و پس از دیدار از چند شهر دیگر اروپا از
حمله پاریس، مونیخ و برلین، از طریق قفقاز و تفلیس به پادکویه آمده و به
وسیله راه آهن به عشق آباد وارد شده و به قول خودش، در تاریخ پنجشنبه
بیست و هشتم ماه محرم سال ۱۳۱۲ ق. از طریق انزلی وارد رشت، وطن مألوف
خود شده است.

نکته جالب توجه این است که این سفرنامه، به تعداد پانصد نسخه در یکی
از مطبوعه های پاریس - فرانسه در ۲۹۳ صفحه در قطع رحلی با تعداد ی
عکسهای جالب، در سال ۱۳۱۸ ق. به چاپ رسیده است.

پی نوشتها:

۱- ینگه دنیا: ترکیه، امریکارا ینی دنیا به معنای دنیای جدید می نامیدند.
۲- عمو سام: عنوان عمو سام - که هنوز در بسیاری از کشورهای رایج می باشد -
وجه تسمیه آن، سرچشمه تاریخی داشته و حدوداً یکصد و هفتاد سال است که مردم
مسائلک مختلف، عمو سام را به عنوان اسمعیل امریکامی شناسند. در سال ۱۸۴۰ یکی از
نویسندگان جزایر اروپایی، چگونگی پیدایش وجه تسمیه عمو سام را چنین توضیح
داد: در سال ۱۸۱۲، مقطعه کاری به نام آلبرت اندرسن، عهده دار تأمین ملزومات و
احتیاجات ارتش امریکا شده بود. نامبرده، بر روی صندوقهای کالاهایی که تحویل
ارتش داده می شد، حروف K L L O - که مخفف ایالات متحده می باشد نوشته بود. یک
روز شخصی از او معنی این حروف را پرسید. وی، بر سبیل شوخی گفت که حروف
K L L O مخفف نام عمو سام (Uncle Sam) بازرسی تدارکات ارتش امریکامی باشد و منظور،
نام ساموئل ویلسون، بازرسی تدارکات ارتش بود که در محل او را عمو سام
می خواندند. بدستی معلوم نیست که این حکایت تا چه اندازه مقرون به صحت باشد
ولی قدر مسلم این است که از آن تاریخ به بعد، امریکاه عمو سام لقب گردید و پس
از مدتی معمول و رایج شد که عمو سام را در تصاویر، به شکل پیر مرد بلند قامت و
بازیک اندامی باریک کم پشت (ریش بزی) و لباسهای قدیمی و کلاه سیلندر مجسم
می سازند. معمولاً در تصاویر، لباس عمو سام از پرچم امریکا تشکیل می شود. به هر
حال، امروزه در سراسر جهان همان گونه که انگلستان را به وسیله کشیدن تصویر قوی
هیکل جمجمه "مجسم می سازند، امریکارا هم به وسیله تصویر عمو سام نشان
می دهند.

۳- مجله یادگار، سال پنجم، شماره های یک و دو، ص ۱۰۸، شهریور و مهر ماه ۱۳۲۷ ش.
سپتامبر ۱۹۴۸ م.

۴- سفرنامه حاجی سیاح به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، انتشارات صنوبر، ۱۳۶۳ ش.
تهران، ص ۸۰

۵- سفرنامه پنجابین، نخستین سفر ایالات متحده امریکا در ایران عصر ناصرالدین شاه،
ترجمه محمد حسین کرده، انتشارات سازمان، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹، تهران. اصل
این کتاب به اسم: Persia and Persians by S.G.W Benjamin, London, 1887. می باشد.
این کتاب، اولین بار توسط اوانس خان ماسیان (مساعدالسلطنه) از انگلیسی به فارسی
ترجمه شد. اوانس خان ماسیان ملقب به مساعدالسلطنه، در سال ۱۸۶۴ م. ۱۲۸۷ ق. در
تهران تولد یافته و پس از تکمیل تحصیل در مدرسه ارامنه این شهر، به پاریس رفته و در
انجا زبان فرانسه و بعضی معلومات دیگر را فرا گرفته و در مراجعت یعنی در سال
۱۸۸۴ م. ۱۳۰۱ ق.، در سلطنت مترجمان مخصوص ناصرالدین شاه درآمده؛ سپس در سال
۱۸۸۷ م. ۱۳۰۴ ق. با هیئتی که از ایران برای پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا به
لندن مأمور شده بودند، به آن شهر رفته و در ۱۸۸۴ با هیئتی دیگر - که برای تاجگذاری
نیکیلا دوم، امپراتور روسیه، عازم پترزبورگ بوده اند - به آنجا مأموریت یافته است.
مرحوم اوانس خان، بار دیگر در سال ۱۸۹۰ م. ۱۳۱۷ ق. برای شرکت در جشن هشتادمین

سال تولد ملکه ویکتوریا، به لندن مأمور شده و بعد از برگشتن، از طرف وزارت امور
خارج به عنوان مستشار سفارت ایران در برلین رفته و تا پانزده سال در آن شهر به همین
سمت یاب به سمت معاونت سفارت می زیسته. بعد به ایران آمده و چندی ریاست دفتر
مرحوم ابوالقاسم خان فراگرتو نایب السلطنه را در تهران عهده دار بوده و در ۱۸۹۲ م. ۱۳۰۰
ق. به مقام سفارت ایران در برلین انتخاب شده؛ سپس از آن به همین مقام به لندن
رفته و در آخر کار، سفیر ایران در توکیو بوده است. در اواسط سال ۱۳۱۰ ش. مرحوم
اوانس خان از توکیو به تهران احضار شد و در مراجعت، چون به شهر خابین از بلاد
منجوری رسید، در آنجا در بیست و هفتم آبان ۱۳۱۰ ش. انوزدهم نوامبر ۱۸۹۳ م. هشتم
رجب ۱۳۵۰ ق. در حالی که ۶۷ سال داشت، وفات کرد و چون جنازه اش به سبیری
رسید، اولیای امور محل به خیال آنکه سفیر ایران مسلمان بوده، نعش او را به آداب
اسلامی تشییع کردند. جسد اوانس خان را، در قبرستان ارامنه در قریه ونک از قری
شمال غربی تهران به خاک سپردند. اوانس خان، در زبانهای انگلیسی و ازمنی کمال
مهارت فرا داشت. ترجمه هایی که او از تمام نوشته های شکسپیر به ازمنی کرده، در این
زبان جزو آثار ادبی محسوب است. این مرد، قسمتی از منظومات شکسپیر را به فارسی
نیز ترجمه نموده و غیر از کتاب مستر بنجامین و بعضی تئاترهای شکسپیر، کتاب
سفرنامه بردان شرلی را هم از انگلیسی به فارسی نقل کرده و این ترجمه اخیرش در
سال ۱۳۳۰ ق. در تهران به چاپ رسیده است.

۶- اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه مربوط به سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ ق.،
انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۰ ش. تهران، صص ۵۷۱، ۵۵۶، ۵۶۱، ۸۴۰
و ۸۷۸

۷- حاجی واشنگتن: سفرنامه حاج حسینقلی خان صدرالسلطنه معتمدالوزاره، به کوشش
اسکندر دلد، انتشارات گلفام، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۳ و ۸۰

۸- سیامتگروران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران: انتشارات وزارت امور خارجه،
دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، تهران، ص ۱۱

۹- سفرنامه شیکاگو، خاطرات حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه به اروپا و امریکا: به
کوشش همایون شهیدی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۳، صص ۱۰۳، ۱۲۸، ۳۶۹.

۱۰- Sir Gore Quesley Brownet.

۱۱- Sir Harford Jones

در بعضی از منابع، نام وی به صورت Sir harford Jones یا سر هارت فورد جونز به زبان
فارسی نوشته شده است.

۱۲- Yarmouth.

۱۳- Brasil.

۱۴- Riode Janeiro.

۱۵- هاشمیان، احمد: تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دارالفنون، انتشارات
مؤسسه فرهنگی سبحان، تهران ۱۳۷۹، ص ۳۳.

۱۶- عباس اقبال، مجله یادگار، سال اول، شماره ۵، دیماه ۱۳۲۲/دسامبر ۱۹۴۴ م.، ص ۳۶.

۱۷- حیرتنامه: سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی به لندن: به کوشش حسین مرسلوند، انتشارات
رسا، تهران ۱۳۶۴، صص ۳۷۰-۳۶۹.

۱۸- شرح این مسافرت را، میرزا ابوالحسن خان در کتابی به نام "حیرتنامه سفر" به رشته
نگارش در آورده و نسخه اصلی آن، نزد آقای حسین سمیعیان، معاون سابق کارپردازی
مجلس شورای ملی بوده و آقای دکتر غنی، از روی آن، نسخه ای جهت خود
نویساده اند. یک نسخه دیگر هم از همین حیرتنامه در موزه بریتانیا در لندن باقی است.

۱۹- جمال امید، تاریخ سیمای ایران ۱۳۵۷-۱۳۷۹، چاپ اول، انتشارات روزنه، تهران
۱۳۷۴، صص ۲۴، ۹۶، ۱۰۷، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۳۹۵، ۴۸۱ و ۵۵۲

۲۰- هاشم رجزاده، مجله بخارا، شماره ۲۱ و ۲۲، آذر و اسفند ۱۳۸۰، صص ۲۷ تا ۴۰

۲۱- سفرنامه ابراهیم صحافیانی تهرانی: به اهتمام محمد مشیری، چاپ اول، انتشارات
شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۵۷.

۲۲- Georges Meunier ۲۲۱ Rue Lafayette Paris

ترجمه فارسی این کتاب، به کوشش همایون شهیدی به زبان فارسی، به اسم سفرنامه
شیکاگو (خاطرات حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه به اروپا و امریکا) در سال ۱۳۴۳
توسط انتشارات علمی در تهران به چاپ رسیده است.

خط مشهور
۱۳۰
کتابخانه
دور

عنوان

اگر چه در اوست حضرت بقدر در باب واضح در وقت
که تکریم فرستاد بخط خود همیشه را مشرد جان بر نام
پس اینک با صدی نتواند فوت کند حرف در شرح
به تمامه نموده بشود و ۲۰ سنه را بجز آنکه در طلب خود روز
از فارجه گویند و در فارجه را در اینک است که گویند
الله بفریب در جودیت خود را استوار است
فانند در یک شخص نموده به تصور و حال شکر خود کار کند
درین جمله یک عدل تار ف قبر کند اگر که ف قبر کند
در او ترا خدایه شود در این پس علیه تا سه یا چهار مرتبه
در می آید و اگر پسندم نمیکرد بر او را نشیند و معلوم کرد
اشتباه میکنند و چون بیاید بیاید به روز فارجه گفت در این

(۵۰ نیزه)

(۲۰ نیزه)